

بقلم : ا. نیکو همت

حسن وثوق

- ۳ -

در سال ۱۹۱۴ میلادی، بر اثر کشته شدن ولیعهد جوان اتریش و همسر زیبایش در شهر سرایه از بلاد سربستان که يك تن دانش آموز سربی ایشان ترر کرد، جنگ موخس جهانی میان دودسته ازدول بزرگ اروپا درگیر شد. همسایگان شمالی و جنوبی ایران (روس وانگلیس) متفقا بآلمان و اتریش وهنگری اعلان جنگ دادند. پس از چندی هم همسایه غربی ایران (ترکیه) هم بحمايت آلمان و اتریش قدم در میدان کارزار گذاشت.

این جنگ عالمسوز بیش از چهار سال امتداد یافت، از ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۸. تقریبا همه ممالک اروپا و سرانجام دول متحده امریکای شمالی، متدرجا یکی پس از دیگری داخل جنگ شدند.

وثوق الدوله در طول جنگ نخستین جهانی دوبار بصدارت ایران رسید: يك بار در سنه ۱۳۳۵ هجری قمری، پس از مهاجرت رجال سیاسی و سران احزاب و اخلاص گران، چون میدان خالی بود بواسطه متانت و حسن تدبیرش امنیت و آرامش نسبی بکشورداد، توده مردم را تا حدی خوشنود و مرفه داشت، نزدیک يك سال زمامدار بود. بار دیگر در سال ۱۳۳۷، با اینکه نجفقلی صمصام السلطنه استعفا نداده بود، مامور تشکیل کابینه شد، چون آلمان قوای نظامی دولت امپراتوری روس را درهم شکسته بود، حسن وثوق کار را از لون دیگر پیش گرفت و تا پایان جنگ با پشتیبانی و کمک مالی انگلیس بر سر کار ماند. دو سال زمامدار بود.

سرانجام ممالک روسیه در جریان جنگ گرفتار هرج و مرج و انقلاب داخلی گردید. نیکلای دوم را از تخت کشیده و کشتند، بر مرد و زن و کوچک و بزرگ خاندان تزاری ابقا نکردند، رژیم امپراتوری روس بنوعی از جمهوری مبدل گشت. کشورهای فنلاند، استونی، لیتوانی و لهستان از امپراتوری روسیه مجزی و مستقل

شدند. سران انقلاب سرخ که دم از آزادیخواهی و غمخواری امم ضعیفه میزدند معاهده ترکمانچای و قراردادهای استقلال شکن و امتیازاتی که دولت متجاوز سابق روس از ایران گرفته بود لغو کرده و کلیه مطالبات و موسسات خود را ببا بخشیدند و حاضر شدند که اگر اولیاء امور ایران دولت انقلابی و رژیم نوین روسیه را بشناسد گر مرزهای خراسان و گیلان و آذربایگان تعدیلاتی بسود ما بکنند. ولی وثوق الدوله، که می توانست از بن فرصت حداکثر استفاده را برای وطنش بکند، روی خوشی بنماینده‌ای که از مسکو بتهران آمده بود نشان نداد.

دولت بریتانیا از شکست و انقلاب روسیه استفاده کرده، خواست بر نفوذ سیاسی و اقتصادی خود در ایران بیفزاید، و بموجب قراردادی که باحسن وثوق بست امور مالی و شئون نظامی ما را بدست مستشاران انگلیسی سپرد، و بیم آن میرفت که ایران بصورت یک مستعمره انگلیس درآید.

جنگ چهارساله جهانی باکثر ممالک خسارت وارد آورد. ایران که نیروئی برای حفظ بیطرفی خود نداشت و فاقد رجال میهن دوست فداکار بود خاکش زیر سم ستور بیگانگان لگدکوب و ویران و سکنه قراء و قصبانش آواره و پریشان گشت. روزگار سلطنت سلسله قاجار پایان رسیده، سلطان احمد شاه مجسمه‌ای بیش نبود، دولت پوشالی، خزانه خالی، ارتش اسمی بی مسمی، امنیت معدوم، فرهنگ ناچیز، توده مردم، جاهل. - شادروان افسر میگفت. از نویدهایی که سفیر آلمان برای جلب ایرانیان نادان میداد این بود که اگر با ما همکاری کنید ترکان عنمانی بسهولت مردگان شما را بمشاهد مشرفه عراق راه خواهند داد!

انگلیسها قرار داد ۱۹۱۹ را بر ایران تحمیل کرده خواستند جامعه امم را که در شرف تشکیل بود دزبرابر کار انجام شده‌ای بگذارند. چون قوای نظامی ایشان در نزدیک تهران (قزوین) بود، وثوق الدوله رام گشت.

انتشار متن قرارداد انگلیس و ایران، مقارن حرکت شاه بسوی اروپا، در محافل

سیاسی جهان تأثیر بدی کرد. وزارت خارجه آمریکا اعلامیه‌ای بعنوان اعتراض توسط سفارتخانه خود در تهران انتشار داد که: دول متحده آمریکای شمالی قرار داد نوین انگلستان و ایران را با شکفتی تلقی میکنند.

سرانجام کابینه ساقط شد و حسن و نوق ایران را ترک گفته رهسپار اروپا شد. و نوق الدوله در سال ۱۳۰۵ شمسی، در روزگار پادشاهی سرسلسله پهلوی از اروپا بایران بازگشت، پس از چند ماه وزارت دارائی، دستور انتخابش ضمن نمایندگان تهران برای دوره پنجم تقنینه داده شد.

و پس از پایان جنگ جهانی دوم، در روزگار اعلی حضرت محمد رضا شاه سالی چند بحال ضعف و ناتوانی در سلیمانیه گذرانید و در گذشت.

انصاف را و نوق الدوله مردی مطلع و هوشمند و کافی و بزبان فرانسه و انگلیسی و اوضاع سیاسی جهان آشنا و کار دان بود. بگفته مستر شوستر آمریکائی: او و برادرش احمد قوام اگر مشوق و پشتیبانی داشتند میتوانستند خدمات درخشانی بمیهن و هم میهنان خود بکنند ولی در محیطی که بسهولت بتوان امثال هژبر و پسر غلامعلی گوش بریده را بصدارت رسانید از افراد برجسته نادری چون حسن و نوق و حسین پیرنیا انتظار نمی شود داشت. جز اینکه گوشه‌ای گرفته یکی شعر بگوید و دیگری تاریخ ایران باستان بنویسد. بمدیر جریده کهنسال الاهرام که يك عمر پشتیبان شبانست انگلیس در مصر بود اعتراض کردند گفت مدارا کربابین کار نمی کردم چه می کردم.

و نوق الدوله از خرد سالی استعداد شعر گفتن داشت. گاه گاه بدون تکلف و توفیق معانی لطیفه‌ای که در کنجینه خاطرش مخزون بود طی سخن موزون بیرون آورده، باقتضای مورد مقام رباعی و قطعه یا چامه و چکامه‌ای میسرود حکماء گفته اند که شعر مرطعهای موزون را عزیز نیست او چون صاحب طبع سرشار و طبیعت حساس بود، در کنوز رموز ترانه و غزل و قصیده تتبع کافی و تدارک وافی کرد، در علم عروض و چگونگی تراکیب و افاعیل آن و دانش قافیت و فن نقد الشعر و آرایش سخن و شناختن اوصاف ناپسندیده‌ای که در کلام منظوم افتد، از راه ممارست

چندان مهارت یافت که غرر گفته‌اش یتیمه دهر و سلافة عصر آمد. و از لحاظ ادبی حقا
 میتوان حس و نوق را یکی از سخنوران بزرگ قرن معاصر ایران بشمار آورد

این غزل بدیع از اوست :

دل چو آرام نباشد ز من آرام نخواه

باده صاف در نیور روشنی جام نخواه

راحت خاطر ازین چرخ معلق مطلب

ز آنچه جنبش دائم بود آرام نخواه

روشنایی ز شب و تیرگی از روز مجوی

شادمانی ز غم و پختگی از خام نخواه

حرکات فلکی چون نه بکام فلک است

بخرد تکیه کن و کام ز ناکام نخواه

همچو خورشید فلک با گهر خویش بتاب

روشنایی چو قمر از دیگران وام نخواه

نامجوئی نبود فارغ از آرایش ننگ انسانی

گر ترا ننگ نباید بجهان نام مخواه

دام آزادگی و بند هوی و هوس است

بنددر هم گسل ودانه ازین دام نخواه

فصیح رضوانی غزلی برای حسن و نوق، بدین مطلع، بنشسته بود:

ای ترک چشم مست تو شوخی است ناز کن

آنهم به مردمان سر و جان نیساز کن

و نوق در پاسخ نگاشت .

ای بر قبیلۀ دل و دین تر کناز کن
دست جفا بخورن دلها دراز کن
هنگام احتیاج صدارت چهار وقت
پشت سر جناب مدرس نماز کن
این نیز برقرار نماند، غمین مباش
ای در قرار داد حقیقت مجاز کن

این چکامه هم از اشعار شیوای و نوق الدوله است :

بگذشت در حیرت مرا بس ماهها و سالها
چونست حال از بگذرد دایم بدین منوالها
ایام بر من چیره شد چشم جهان بین خیره شد
وین آب صافی تیره شد بس مانند در گودالها
دل پر اسف از ما صنم و ز حال بس ناراضیم
تا خود چه راند قاضیم تقدیر استقبالها
نقش جبین در هم شده فر جوانی کم شده
شمشاد قامت خم شده گشته الف هادالها
گوئی که صبح و افسین رخ کرد و منشق شد زمین
وین برق های قهر و کین برجست از آن زلزلهها
مغلوب شده هر خاصیت برگشت هر خلق و صفت
مانند تغییر لغت از فرط استعمالها
هم منفصل شد وصلها هم منهدم شد اصلها
هم منقلب شد فصلها هم مضطرب شد حالها
شب کرد ظلمت گستری و آن چشم شب کور از خری

شناخت نور مشتوری از شعله جوالها

چون ریشه بندد خوی بد بهتر نگر دد خود بخود

سخت است دفع این رمد بی نشتر کج حالها

روزی بر آید دست حق چون قرص خورشید از شفق

بی ترس و بیم از طعن و دق آسان کند اشکالها

این ناله شبگیرها بریده چون شمشیرها
هم بگسلد زنجیرها هم بشکند اغلالها
از خون این عذارها و ز خاک این بدکارها
جاری کند نهارها بر پا کند اتلالها
دعوی اینان کی خرد عاقل ببازار خرد
خود چیست مقدار ز بدسنجی چو در مکیالها
باور ممکن در سیرها از شر مطلق خیرها
زین قائم بالغیرها دعوی استلالها
دارند کذب و اختری سرمایه سوداگری
هم بایع و هم مشتری مقبون این دلالها
علم است نزد برتران لا اعلم پیغمبران
جهل است علم این خران چون دعوی رمالها
بر جای ماند از فیض رب خورشید را نور لهب
باقی نماند از ذو ذنب نه جرم و نه دنبالها